

# نشیه دانشکده ادبیات تبریز

سال سوم

خرداد و تیر ۱۳۳۹

شماره ۴ - ۴

## شعر و شاعری در ایران

تعریف شعر - تشکیل و ارکان آن

برای اینکه تعریف ما در باره شعر و شاعری کامل شده باشد در اول این مقاله نیز بحث گذشته را دنبال میکنیم.

در مقاله سابق گفتیم شعر کلاهیست که از منشاءات و احساسات برخاسته در شنونده یا خواننده جذبه یا حال و اثری ایجاد کند.

از این تعریف برمیآید که شعر دارای دو وظیفه است یکی بیان احساسات و تائرات گوینده دیگری ایجاد حال و اثری در شنونده یعنی در عین حال که چیز را بیان میکنند اثری هم در نفس شنونده بوجود میآورد.

مثلاً وقتی که مامیخوانیم:

درخت غنچه بر آورد بلبلان مستند جهان جوان شدویاران ہمیش بنشستند

از یکطرف آزمایش و مقصود سعدی را در یافته ایم و از طرفی عین آن آزمایش یا چیزی شبیه بآن در ذهن مامجسم شده: جلوه بهار، سر سبزی باغ و درختان پر از شکوفه، نوای بلبل و منظره مردمیکه در اطراف چمن زارها

بعیش و نشاط مشغولند بنظر ما جلوه گر میشود، در این حال طبیعتاً اثری در ما ایجاد شده و خود را در وضعیت و حالتی شبیه بآن وضعیت و حالت میبینیم که سعدی در موقع گفتن شعر فوق داشته است.

این است معنی شعر و ادب. از وظیفه ای که برای شعر شمردیم دو مکتب در جهان ادب بوجود آمده زیرا اگر صرفاً وظیفه اول را در نظر گرفته و شعر را تنها بیان افکار و انقلابات و تاثرات روحی شاعر بدانیم طبیعتاً شعر کیفیت معنوی پیدا میکند و ما را بمکتب رمانتیسیم رهبری خواهد نمود و در این مکتب تنها احساسات شاعر مورد توجه است و برای حقایق محسوس و مادی اعتباری نیست زیرا در نظر طرفداران مکتب رمانتیسیم شعر جز بیان تاثر شاعر و کیفیت درونی او چیز دیگری نیست.

برعکس اگر وظیفه دوم مورد توجه قرار گیرد و مقصود از شعر نمایش و تجسم اشیاء در ذهن شنونده باشد شعر جنبه محسوس و مادی بخود گرفته و ما را بدبستان رآلیسم می کشاند و در این مکتب جسم و ماده چیزهاست که مورد توجه قرار گرفته اند. حائز اهمیت است پس کسانی که از شعر منظور مادی و مفید برای زندگی بشر در نظر میگیرند طرفداران مکتب اخیرند و بنظر نگارنده راه خطا می پیمایند زیرا اساساً وظیفه شعر باید خارج از حدود مادیات بوده و بتواند احتیاجات معنوی و روحی بشر را مرتفع کند و گر نه آن ارزش و اهمیتی که برای شعر قائم از میان خواهد رفت ارسطو شعر را تقلیدی بالاتر با یائین از حدود طبیعت دانسته و بهمین جهت است که میتوان آنرا برای روح بشر مفید شناخت.

شما در جهان شعر با اشخاص یا چیزهایی برمیخورید که وجود آنها در خارج امکان پذیر نیست، دنیای شعر در و رای عالم ماده چیزهایی را بمانشان می دهد که تخیل شاعر آنها را بوجود آورده است، موجودات شعری مخلوقات قریحه و تخیل شاعرند که می توانند با جلوه های گونه گون خود روح آشفته اسانرا آرامش

بخشیده ویرا بجهانی جالبتر از این جهان مادی راهنمایی کنند، روح بشر مادی نیست و به همین جهت مادیات نمیتواند احتیاجات او را مرتفع کند . پس ناچار باید بوسائیل معنوی التهاب و عطش خود را فرو نشانند و این جز از راه شعر مقدور نیست، شعر است که می تواند عواطف خفته و درونی ما را بر انگیزد و با تخیلات شیرین حظ روحانی در مابید آورد، بنا بر این چه فائده ای از این بالاتر میتوان تصور کرد؟ حظ روحانی ابدی است در صورتیکه حظ مادی فانی و غیر ثابت است .

کسانیکه شعر را تقلیدی از طبیعت میدانند صرفاً بجنبه مادی آن توجه کرده اند در صورتیکه هیچگاه شعر نمی تواند احتیاجات مادی ما را مرتفع کرده یا تقلید کامل طبیعت باشد و آنچه را بیان شاعر وصف میکنند غالباً مناظر است که در زیر و روی طبیعت قرار گرفته اند .

از همین جا فرق میان شعر و نقاشی آشکار میشود :

یک نقاش چیره دست می تواند صورت یک نمای زیبا و ظریف چمن و گلپای گوناگون آنرا بما نشان دهد ولی هیچگاه قادر نیست حرکت و دلفریبی هائی را که بر اثر وزش باد در اوراق ریاحین و گلپها نمودار می شود برای ما مجسم سازد و از این قبیل هزاران معانی دقیق و نکات باریک در جاوه طبیعت موجود است که قلم نقاش قادر بترسیم آن نیست ولی زبان شعر می تواند آنها را بوضعی همانند یاز بیاتر از آنچه در طبیعت هست برای ما بیان کند .

ملاحظه کنید این شعر قافیه آنی در مورد تمثیل محسوسات چگونه بوجهی زیباتر از

آنچه هست از عهده بیان طبیعت بر آمده است :

نرمک نرمک نسیم زیر گلان میخزد      غنچ این میمکد عارض آن میمزد

سنبل این میکشد گردن آن میگزد      که به چمن می چمد که بسمن میوزد

گاه بشاخ درخت گه بلب جویبار

این در مورد تمثیل محسوسات بوده که می بینم شاعر از حدود طبیعت قدم فراتر

گذاشته تا چهره سبزه زور زوقی و معنوی که هیچ پیر جز شعر نمیتواند منصفی بیان آن شود و تنها قدرت خلاقه شاعر است که میتواند آنها را برای ما مامثل کند سعدی ذوق و حالتی را که برای او از دیدار بارغایب دست داده اینطور بیان میکند:

دیدار بارغایب دانی چه ذوق دارد      ذوقیکه ابر رحمت بر تشنه ای بیبارد  
بنظر بیاورید تشنه ایرا که از بی آبی بجان آمده و در بیابانی که دسترسی بآب و آبادانی ندارد سرگردانست در این موقع ابری ظاهر میشود و باران رحمت بر او باریدن میگیرد.

حال شخصی که بدیدار بارغایب خود برسد شبیه بحال شخص فوق الذکر است ، بیان این حالت بیان يك امر معنوی و غیرمادی است که از قدرت قلم نقاشی خارج است .

در تصویر معنویات باین شعر فردوسی توجه کنید :

خداوند بالا و پستی توئی      نه دانم چهئی هر چه هستی توئی  
موقعیکه ما این شعر را میخوانیم در يك دنیا عظمت و معنویت غوطه ور شده و در مییابیم که گوینده در موقع سرودن این شعر چگونه در حیرت و حالتی از ابهام فرورفته بوده و عیناهمان حیرت و حالت آمیخته باهام برای ما پیدا میشود. خلاصه آنجا که نقاشی در مانند میدانرا بشعر میدهد ، چه نقاشی ملزم است که نقش خود را با موضوع از همه جهت تطبیق دهد ولی در شعر این الزام ضروری نیست و شاعر میتواند در تمثیل محسوسات خیلی چیزها را از قلم بیندازد لیکن کیفیت و لطفی را که برای او از مشاهده اصل حاصل شده در صورت مجموعی برای ما ظاهر سازد. در امور غیر محسوس و معنوی هم که اساسا برای نقاشی مجال دخالتی باقی نیست و صرفا بیان و تمثیل آنها بعهده شعر محول است .

از همین جاست که باید تخیل را از شرائط اصلی و اساسی شعر معرفی نمود



ایران را میخوانده برای او حالتی که حاکی از غرور ملی و روح سلحشوری و عبرت از گذشته بوده دست داده است و این کیفیت بعدی در نفس او مؤثر واقع شده که او را بنظم شاهنامه واداشته و او در ضمن نظم افسانه‌ها همان کیفیت را گنجانیده بطوریکه وقتی شما داستانهای شاهنامه را میخوانید روحی سرشار از غرور ملی و شور و سلحشوری و عبرت از روزگار برایتان حاصل میشود.

یا مثلاً سعدی وقتی در صبح بهار به تماشای باغ رفته از دیدن اشجار سرسبز حالتی از حمکت و عرفان برای او دست داده که عظمت خداوندی را در نظر او مجسم میساخته و چون این آزمایش خود را قابل بیان دیده آنرا در تلو شعر ذیل بدیگران منتقل میکند:

برك درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتر است معرفت كردگار

از آنچه گفته شد بخوبی معنی آزمایش شعری معلوم شده و هدف شاعر نیز جز

ابلاغ آزمایش خود و انتقال آن بغير چیزی نیست بنا بر این شاعر قوی کسی است که بتواند بهتر از محیط متأثر شده و تائر خود را نیز بصورت بهتر و لایق تری بوسیله بیان بدیگران منتقل کند. *بنانی و مطالعات فریبگی*

برای اینکه شاعری بدین مرحله از کمال برسد و از عهده وظیفه خود

برآید علاوه بر احاطه کامل بالفاظ و فنون ادبی باید دارای حدت نفس و شدت

احساسات و تائر باشد تا بتواند لطف اشیاء را دریابد و بکلام خود روح بخشد.

بهمین جهت سخن شناسان کلام را دارای ارزش ادبی میدانند که روح داشته

باشد و شنونده را منقلب کند و این وضعیت برای شعری پیدا میشود که

علاوه بر قدرت لفظی از نظر معنی نیز در خور توجه و نماینده تائرات گوینده باشد.

بنا بر این شعر فارسی را باید از نظر لفظ و معنی هر دو مورد توجه قرار داد

و اگر بخواهیم بتفکیک پردازیم ناگزیر مباحث زیر برای ما پیدا میشود: شعر از نظر

ماهیت - شعر از نظر نوع - شعر از نظر وزن و قافیه - شعر از نظر تعبیر -

### شعر از نظر موضوع - شعر از نظر غرض \*

و ماذیلاً هر يك از جهات فوق را با جمال مورد بحث قرار میدهیم :

۱- شعر از نظر ماهیت - قبلاً گفتیم شعر کلامیست که دارای تخیل و تمثیل باشد و چنانکه از این دو یکی هم وجود داشته باشد باز اطلاق شعر بر آن رواست. از این بیان بخوبی معلوم میشود که تخیل و تمثیل داخل و وارد در اساس شعر بوده و از عوامل تشکیل دهنده وجود شعرند، یا بعبارت دیگر میتوان گفت که تخیل و تمثیل در ماهیت شعر واردند و هیچ شعری نمیتواند بدون این دو عامل یا یکی از آنها وجود خارجی پیدا کند، بنا بر این باید بنا کرد تمثیل و تخیل پردازیم.

الف- تمثیل : وسیله تمثیل شاعر احساسات و تائرات خود را برای دیگران تجسم میدهد و هر قدر این تمثیل رساتر و شیواتر باشد اثر شعر در نفوس زیادتر است و برای اینکه يك تمثیل بتمام معنی کامل باشد رعایت شرایط زیر در آن ضرور است :

۱- رعایت وزن - اگر شعر موزون است برای آن وزنی انتخاب شود که با موضوع شعر متناسب باشد چه انسان یکقسمت از تائرات خود را از راه گوش بگیرد و موسیقی بطور کلی اثر غیر قابل انکاری در نفوس بشری دارد و چون اوزان شعری عموماً توأم با آهنگ و موسیقی میباشد ( بطوریکه هر وزنی اختصاص باهنگی مخصوص دارد ) بنا بر این باید وزنی برای شعر انتخاب شود که باهنگی متناسب با موضوع خواننده شود و قدمای ما این اصل کلی را در اشعار خود رعایت میکردند و در یافته بودند که رنج و الم، خوشی و غمگینی، خشم و غضب و سایر تائرات نفسانی هر کدام با لهجه و صدای مخصوصی ابراز میشوند، بهمین جهت برای هر تمایل و احساسی که تمثیل آن منظوم میشود وزنی انتخاب میکردند که با آن تمایل متناسب میبود مثلاً و قعیکه میخواهند شعری حماسی بگویند بحر تقارب را انتخاب میکردند یا برای تمثیل تمایلات عشقی و شوق بحر هزج را بکار میبردند، بهمین قیاس در تمثیل سایر تمایلات که هر يك

وزنی متناسب بخود داشت و چون مادر جای خود در خصوص وزن شعر بحث خواهیم کرد در اینجا بهمین اندازه اکتفا میشود.

۴- مطابقت با اصل - تمثیل باید با اصل مطابقت داشته و طوری بیان شود که اصل را در نظر خواننده یا شنونده مجسم نموده و بتمام معنی نماینده احساسات شاعر باشد. برای اینکه يك شعر بتواند موضوعی را چنانکه هست بنمایاند لازم است شاعر در بیان آن موضوع تمام جزئیات و دقایق و نکات را از نظر گذارینده و آنچه را مهم و بر جسته می بیند در شعر خود منعکس نماید، مثلاً در وصف مفارقت دویار شاعر باید تمام وضعیت و حالانی را که معمولاً در آن هنگام رخ میدهد در نظر بیاورد و نیز متوجه باشد که هر يك از این حالات ممکن است چه کیفیات و اثراتی در بیننده ایجاد نماید، بعد از آن با وصفی قابل انطباق و دقیق به بیان این کیفیات و حالات پرداخته تمثیلی از حال جدائی دویار عزیز بوجود بیاورد و بی شك هر يك جزئی که از نظر شاعر دور بماند خللی به قضیه مطابقت وارد خواهد آورد مگر در موردی که شاعر بخواد صرفاً از تخیل استمداد جسته و از راه برانگیختن این قوه در شنوندگان احساسات آنان را تحریک کند و بدینستکه در اینصورت شعر کاملاً نماینده نوع تاجر گوینده نیست بلکه بر حسب طرز تفکر و احساسات اشخاص اثرات مختلف در نفوس میگذارد و با نوع تخیل آنان بستگی دارد،

مثلاً این شعر سعدی

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران  
کز سنک ناله خیزد روز و داع یاران

که سعدی در تمثیل از ذکر جزئیات منحرف شده و صرفاً دست بدائرة تخیل

زده است در خوانندگان اثرش یکسان نیست و با احساسات شخصی آنان بستگی دارد

در شعرای قدیم فردوسی تنها شاعر است که در تمثیل صحنه سازی دقیق

میکند و جزئیات قضیه را کاملاً در نظر میگیرد و تمام داستانهای شاهنامه

پراست از صحنه سازی جزئیات



منوچهری نیز در وصفهای خود بیشتر پیرو همین رویه است ولی شعرائی هم داریم که در وصف خود را بایند جزئیات نمیکنند و صرفاً به تخیل میپردازند مخصوصاً استاد سخن حکیم نظامی که در این میدان گوی سبقت را از همگان برده است و در وصفهایی که میکند عوض ذکر جزئیات به تخیلات شاعرانه پرداخته و بتشبیات و استعارات دور و دراز میپردازد.

(۳) - تناسب الفاظ - در انتخاب الفاظ نیز شاعر باید دقت کند و کلماتی را آورد که بمقصود وافی باشد مثلاً کلمات نوشخند، لبخند، زهر خند همه در مورد خنده بکار میروند ولی استعمال هر کدام مورد خاصی دارد و باید آنرا رعایت کنند و گرنه تمثیل کافی بادی مقصود نخواهد بود.

نظامی در موردیکه نامه اسکندر بدارار سیده و از خواندن آن متأثر شده در تمثیل وضعیت از زبان دارا چنین گوید:

بخندید و گفت اندر آن زهر خند      که افسوس بر کار چرخ بلند  
فلک بین چه ظلم آشکارا کند      که اسکندر آهنگ دارا کند

کلمه زهر خند در اینجا بمورد انتخاب شده، چه دارا موقعیکه می بیند با آنهمه عظمت و جلال کار او بجائی کشیده است که فرومایه‌ای با او دعوی همسری و بلکه برتری دارد. طبعاً متأثر شده و می خندد ولی خنده‌ای که آمیخته برنج و الم و غضب و استهزاست و برای این نوع خنده کلمه‌ای متناسب‌تر از زهر خند نیست. از این مثل بخوبی معلوم شد که شاعر باید محیط بکلمات و عالم بموارد استعمال آنها باشد تا بتواند هر کلمه‌ای را در مورد خود بکار برده حق معنی را چنانکه باید ادا کند.

(۴) - استعمال لغات مانوس - همچنین از استعمال الفاظی که دور از ذهن باشد جداً باید اجتناب نمود، چه وقتی خواننده یا شنونده بمعنی کلمه‌ای آشنا نبود بدریافت مقصود گوینده موفق نمیشود و اگر هم فرضاً بخواند بلغت مراجعه کند آن

حسن اثر و مقصودیکه از شعر در نظر گرفته شده حاصل نخواهد شد .  
 بدیهی است در اینجا مقصود از خواننده یا شنونده کسانی هستند که آشنا  
 بزبان شعر باشند و گرنه اشخاص بیسواد ممکن است معانی لغات عادی را هم ندانند  
 چه برای آنان معانی بیشتر الفاظ غیر عادی است

در اینجا ذکر این نکته نیز لازم است که مانوس نبودن اشخاص بمعانی  
 لغات ارتباط بزمان آنان دارد چه ممکن است مثلاً يك كلمه در عصر فردوسی  
 جزء لغات متداول بوده و امروز منسوخ باشد. مانند كلمه ویر (بمعنی هوش) در این شعر:  
 کسیرا که کمتر بدی خط و ویر      نسرقتی بدرگاه شاه اردشیر.  
 اینک که شرائط تمثیل گفته شد بد ذکر اقسام آن میپردازیم. تمثیل دارای صور  
 شوناگون میباشد و عمده آنها چهار نوع است:

اول - تمثیل بصرف ادای جزئیات - که شاعر جزئیات يك صحنه را مورد توجه  
 قرار داده و به تمثیل آنها میپردازد ولی نکته قابل ذکر اینست که لازم نیست همه اجزاء  
 يك چیز بتمام بیاید چه ممکن است شاعر در تمثیل يك موضوع فقط قسمتهای نمایانی  
 از اوصاف آن موضوع را در نظر گرفته و طوری ذکر کند که تمام صورت مطلوب  
 یا منظره آن در نظر مجسم شود. مثل این شعر:

صباح حدیث دهان ترا به بستان برد      شنید غنچه و از شوق زد گریبان چاک

مقصود گوینده آنست که: غنچه را با همه دل فریبی نمیسزد که با دهان تو ادعای  
 همسری کنند و این معنی را به بهترین بیانی رنگ آمیزی کرده مینمایاند که  
 غنچه در بستان سرگرم دلبری و مست غرور دلارائی بود که ناگاه صیاد رسید و  
 حدیثی از وصف دهان تو گفت و غنچه را بحدی شیفته و شیدائی ساخت که از شوق  
 آن حدیث گریبان چاک زد.

باینکه در این شعر شیفتگی غنچه که روح دور نماست ذکر نشده لیکن  
 صورت اصل منظره بقدری زیبا کشیده شده که قسمت مزبور خود بخود و بطور

نتیجه در نظر مظاهر میشود .

بنا بر این نکته ای که باید در این قبیل موارد مورد رعایت شاعر قرار گیرد اینست که از موضوع قسمتهای انتخاب و ذکر کند که بر جسته بوده در عین حال حاکی از قسمتهای ذکر نشده باشد و گر نه شعر مهمل و بی معنی و یا حداقل دارای تعقید خواهد بود. دوم - تهئیل از جنبه ذکر مخالف - گاهی عوض توجه باصل موضوع و تمثیل جزئیات آن گوینده بذکر جنبه مخالف پرداخته و بدین وسیله موضوع را در نظر ممثل میسازد.

مثلا شما وقتیکه چیزی سفید را بارنگ سیاه مقابل کنید سفیدی آن بیشتر ظاهر میشود همینطور است حال يك معنی که ممکن است آنرا با ذکر مخالف جلوه گر ساخت .

در شاهنامه موارد زیادی دیده میشود که فردوسی باین قسم تمثیل توسل جسته و خواسته است اثر و حالت بیشتری بکلام خود بدهد مثلا جاتی که میخواهد اهمیت سر افکندگی و شکست افراسیاب را در مقابل رستم نشان دهد از زبان رستم میگوید :

تو آنی که گفشی که روئین تنم بلند آسمان بر زمین افکنم  
و چنانکه می بینیم با ذکر جنبه مخالف (یعنی بیان پهلوانی و عظمت افراسیاب)  
به تمثیل خواری او پرداخته است، یا آنجا که میخواهد خواری و پریشان حالی منیژه را بیان کند از زبان او می گوید :

منیژه منم دخت افراسیاب برهنه ندیده تنم آفتاب

برای یکی بیژن شور بخت فتادم ز تاج و فتادم ز تخت

که بذکر جنبه مخالف قضیه پرداخته و میگوید من منیژه دخت افراسیابم و تنم را آفتاب هم برهنه ندیده بود با اینحال کار پریشانیم با آنجا کشیده که باین روز افتاده و باتن عربان دیده میشوم !

سوم - تمثیل بطریق تشبیه - یکی از وسائل تمثیل تشبیه است که در اغلب

موارد بکار می‌رود زیرا صورت يك چیز را از راه تشبیه بهتر می‌توان نشان داد و همین جهت در آثار متقدمان از تشبیه حد اکثر استفاده شده و دوا وین شعرا بر است از اقسام تشبیه.

شعرا در مورد بیکه وصف واقعی چیزی ممکن نباشد ناگزیر دست بدامن تشبیه می‌زنند مثلا موقعی که بخواهند رنگ افق و عکس شفق را در نظر مجسم کنند چون نشان دادن منظره ابرها و الوان با کلمات امکان پذیر نیست ناچار متوسل به تشبیه شده و آنها را بچیزهایی که از حیث منظره و رنگ مناسب است همانند می‌سازند و بدین وسیله دور نمای افق و عکس شفق را در ذهن تشریح نمودار می‌نمایند. همچنین در مورد بیکه می‌خواهند بسط و نفوذ بیشتری بکلام بدهند تشبیه می‌آورند مانند اینکه برای بیان انبوهی و کثرت، سپاهی را بستارگان آسمان شبیه می‌سازند، یا سرعت حرکت چیزی را بحرکت برق تشبیه می‌آورند..... یکی دیگر از موارد تشبیه جایست که گوینده برخلاف عادت و عرف ادعائی کرده و برای اثبات آن به تشبیه متوسل می‌شود و این رویه بیشتر در سبک هندی متداول است و غالبا در اشعار این سبک هر مضمون در دنبال خود تشبیهی بصورت استدلال دارد مانند این شعر:

ز درد عشق شه بیگانه باشد      که جای گنج درویرانه باشد

از موارد فوق گذشته جاهای دیگری هم هست که شاعر ناگزیر میشود تشبیه بیاورد ولی چون این موارد عمومی نیست و بسته بموقعیت کلام است در اینجا از ذکر آنها خودداری شد.

تصکته‌ای که باید یاد آور شویم اینست که تشبیه وقتی موجب لطافت شعر و کمال معنی می‌شود که بمورد خود استعمال شده و در خور فهم شنونده و نزدیک ذهن باشد و بعلاوه باید دانست که موقعیت تشبیه نسبت به زمان و مکان فرق می‌کند و چه بسا تشبیه‌ها که در يك محیط پسندیده و قابل درك و در محیط

دیگر ناپسند و غیر قابل فهم است، از اینجا است که می بینیم تعبیرات ادبی در میان مثال مختلف پیدا می شود، مثلاً شعرای ایران بوسه را بشیرینی تشبیه کرده اند ولی بعضی شعرای عرب (۱) در وصف آن گفته اند عهد و پیمان است از صفا و محبت که در خارج تجسم پیدامی کند، یار از نهفته ایست که در عوض سامعه بدائقه تلقین می شود...

همچنین در یک محیط ممکن است تشبیهی در زمانی مطلوب بوده و بعدها ناپسند یا متبذل شده باشد، مثلاً در میان شعرای قدیم ایران تشبیه قدیس و چشم بیادام با برو بشمشیر و کمان و مژده بسنان و امثال اینها رایج بوده و اگر امروزه این قبیل تشبیه ها آورده شود ناپسند است.

نکته دیگر آنکه هر تشبیه در ابتدا ظریف و زیباست ولی بعدها به علت کثرت استعمال تازگی و لطف خود را از دست می دهد، بنابراین باید از آوردن تشبیه مبتذل خودداری شود.

تشبیه اگر دور از ذهن بود نه تنها قوت و لطفی بکلام نمی دهد بلکه موجب تعقید و پیچیدگی معنی نیز میشود چنانکه در آثار شعرای سبک هندی بکرات بنظائر آن برمی خوریم.

گاهی در اساس تشبیه ایرادی نیست ولی شاعر در انتخاب وجه شبه های مرکب و تمثیلی دچار اشتباهی میشود که موجب پیچیدگی معنی می گردد بنا بر این در مواردیکه باید وجه شبه از ترکیب و تلفیق چند چیز گرفته شود لازم است شاعر کمال دقت و مواظبت را بکار برد تا تشبیه او در خور فهم شنوندگان باشد. مانند این شعر حافظ:

مابعد خرمن پندار زره چون نرویم؟ که ره آدم خاکی بیکی دانه زدند  
در پایان این قسمت لازم است یاد آور شویم که تشبیهات شعر فارسی در

قدیم ساده بوده و غالباً وجه شبهه از محسوسات گرفته می شده و ای رفته رفته بر جنبه فنی آن افزوده در دوره های بعد جای خود را به تشبیه ها مضمیر و عقلی داده است تا جائیکه در سبک هندی تشبیه صورت معنایی بخود گرفته و باسانی قابل درک و فهم نیست .

**چهارم- تمثیل بطریق ابهام-** اگر چه تمامیت تمثیل در این است که يك چیز با استقضا به تمام اجزاء و یاد کر اوصاف نمایان آن بیان شود ولی در بعضی موارد برای تحقق تمثیل و حسن اثر دادن بآن از ذکر اوصاف خودداری شده موضوع را بصورت مبهم مثل میسازند تا از این راه عظمت و ابهت بدان بخشند :

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تـ سازی و از پهلوانی  
گویا در شعرای متقدم مننای تنها شاعر است که پیش از دیگران اشعارش دارای تمثیل های مبهم است و ما برای نمونه بد **کر** چند شعر از يك قصیده او مقاله خود را ختم میکنیم :

هر کسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد؟ درد باید مرد سوز و مرد باید گامزن  
سالها باید که تا يك سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در دستان با عقیق اندر یمن  
ماهها باید که تا يك مشت پشم از پشت میش زاهدی را خرقه گردد بسا حمار برا رست  
عمرها باید که تا يك کودک از روی طبع عالمی گردد نکو با شاعری شیرین سخن .  
که تمام قصیده حاوی معانی حکیمانه و شامل تمثیل های ابهامیست .

### ادیب طوسی

گر آسیای چرخ ترا آرد میکند روزی دوگر بود بتو ایام بدگش  
تازنده ای مدار ز احداث دهر باک بیرون ز مرکب سهل بود جمله حادثات  
باید که همچو قطب نمائی در آن ثبات هم عاقبت نکو شودار باشدت حیات

ابن یمن